



اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۷۲

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: آقای سید روح الله موسوی

مقدمه

بیان شد که کلام دارای دو مدلول می‌باشد: مدلول مطابقی و مدلول التزامی.

مدلول التزامی که همان مفهوم است، دارای ضابطه‌ای است که به واسطه آن فهمیده می‌شود چه ربطی باید در منطق باشد تا بتواند انتفاء حکم را در زمان انتفاء قید برساند.

در این درس به این ضابطه پرداخته و نیز دو رکن اساسی تحقق مفهوم بیان می‌شوند که عبارتند از: الف) ربط بیانگر حالت لزوم علی انحصاری باشد.

ب) طرف ربط، طبیعی حکم باشد، نه شخص حکم.

در ادامه شهید صدر(ره) به رکن اول اشکالاتی وارد می‌کنند که بیان خواهند شد.

متن درس

ضابط المفهوم

و على ضوء ما ذكرناه في تعريف المفهوم نواجه السؤال التالي: ما هو هذا النحو من الربط الذي يستلزم انتفاء الحكم عند الانتفاء لكي نبحث بعد ذلك عن الجمل التي يمكن القول بأنها تدل على ذلك النحو من الربط و بالتالي يكون لها مفهوم؟

والمعروف أن الربط الذي يحقق المفهوم يتوقف على ركنين أساسيين:

أحدهما: أن يكون الربط معبراً عن حالة لزوم علىّ انحصاري: و بكلمة أخرى أن يكون من إرتباط المعلول بعلة المنحصرة، إذ لو كان الربط بين الجزاء و الشرط مثلاً مجرد إتفاق بدون لزوم أو لزوماً بدون علية أو علية بدون إنحصار لتوفّر علة أخرى، لما إنتفى مدلول الجزاء بانتفاء ما ارتبط به في الجملة من شرط، لإمكان وجوده بعلة أخرى. و الركن الآخر: أن يكون المرتبط بتلك العلة المنحصرة طبيعي الحكم و سنخه لا شخصه لكي ينتفى الطبيعي بانتفاء تلك العلة لا الشخص فقط، لما عرفت سابقاً من أن المفهوم لا يتحقق إلا إذا كان الربط مستلزماً لإنتفاء طبيعي الحكم المنطوق بانتفاء القيد.

و نلاحظ على الركن الاول من هذين الركنين. أولاً: أن كون المرتبط به الحكم علة تامة ليس أمراً ضرورياً لإثبات المفهوم، بل يكفي أن يكون جزء العلة إذا إفترضا كونه جزءاً لعلّة منحصرة، فالمهم من ناحية المفهوم الانحصار لا العلية. وثانياً: أن الجملة الشرطية مثلاً إذا أفادت كون الجزاء ملتصقاً بالشرط و متوقفاً عليه كفي ذلك في إثبات الإنتفاء عند الإنتفاء و لو لم يكن فيها ما يثبت علية الشرط للجزاء أو كونه جزء العله، بل و حتى لو لم يكن فيها ما يدل على اللزوم و لهذا لو قلنا: انّ مجيء زيد متوقف صدفة على مجيء عمرو، فليست دلالة الجملة على اللزوم العلى الانحصاري هي الأسلوب الوحيد لدالاتها على المفهوم، بل يكفي بدلاً عن ذلك دلالتها على الالتصاق و التوقف و لو صدفة من جانب الجزاء.

ضابطه مفهوم

گفته شد که «مفهوم» عبارت است از انتفاء طبیعی حکم منطوق در صورت انتفاء قید آن، که ناشی از ربط این حکم به قید می‌باشد.

در این درس بیان می‌شود که چه «ربطی» باید در منطوق وجود داشته باشد تا بتواند انتفاء عند الانتفاء را برساند. با توجه به این که باید در جمله، حکم و قیدی وجود داشته باشد، بحث در این است که بین این حکم و آن قید چه رابطه‌ای با چه ویژگی‌هایی وجود دارد؟

به تعبیر دیگر، چه رابطه‌ای باید بین حکم و قید مرتبط با این حکم در منطوق باشد تا به هنگام انتفاء قید، حکم به صورت کلی (و نه شخصی) منتفی شود؟ بنابراین باید در این جا به دنبال معیارهایی هستیم که بر اساس آن بتوانیم بفهمیم آیا جمله‌ای دلالت بر مفهوم دارد یا نه؟

نکته

جملات بسیاری وجود دارند که در آن‌ها قید اخذ شده است:

- جمله شرطیه

- جمله وصفیه

- جمله غائیة

- جمله حصریة

- جمله عددیه

این‌ها جملاتی هستند که مشتمل بر قید هستند، ولی آیا همه دلالت بر مفهوم دارند یا نه؟ اگر جواب مثبت است چه معیار و ضابطه‌ای دارند؟

مشهور بین اصولیون این است که دو رکن باید در یک جمله وجود داشته باشد تا دلالت بر مفهوم کند.

تطبیق

ضابط المفهوم

و علی ضوء ما ذکرناه فی تعریف المفهوم نواجه السؤال التالي: ما هو هذا النحو من الربط الذي يستلزم انتفاء^۱ الحكم عند الإنتفاء.

ضابطه مفهوم

بر اساس آن چه که در تعریف مفهوم گفتیم، این پرسش مطرح می‌شود که: ربطی که مستلزم انتفاء حکم در زمان انتفاء قیدش می‌باشد چگونه ربطی است؟

لکی نبحت بعد ذلك عن الجمل^۱ التي يمكن القول بأنها تدل على ذلك النحو من الربط و بالتالي يكون لها مفهوم؟ و المعروف أن الربط الذي يحقق المفهوم يتوقف على ركنين أساسيين.

^۱. مفعول «يستلزم».

تا بعد از آن) یعنی شناخت نوع ربطی که برای دلالت مفهوم لازم است) به بحث از جملاتی بپردازیم که ممکن است دلالت بر آن گونه از ربط داشته و برای این جمله مفهوم هستند. معروف آن است که ربطی که مفهوم ایجاد می‌کند متوقف بر دو رکن اصلی است.

Scol: ۰۴:۲۹

رکن اول تحقق مفهوم

بیان شد که اصولیون معتقدند دو رکن باید در جمله باشد تا دلالت بر مفهوم نماید. ربطی که بین حکم و قید در منطوق وجود دارد باید دارای سه حالت لزوم، انحصار و علیت باشد. یعنی لازمه وجود حکم وجود قید بوده و هم چنین وجود حکم منحصر در وجود قید باشد. علیت نیز بدین معناست که علت بیان حکم به دلیل وجود قید باشد.

ممکن نیست لزوم باشد ولی علیت و انحصار نباشد و یا علیت وجود داشته باشد اما انحصار نباشد. قید باید، ملزوم بوده و حکم باید لازم باشد که در این صورت وقتی قید منتفی شود حکم نیز منتفی خواهد شد. اگر بین یک شیء و حکم ارتباط تصادفی باشد، با انتفاء این شیء نمی‌توان انتفاء حکم را نتیجه گرفت؛ زیرا باید یک لزوم وجود داشته باشد و این لزوم باید لزوم علی باشد.

نکته

گاهی لزوم وجود دارد ولی لزوم علی محسوب نمی‌شود؛ از این رو نمی‌توان انتفاء حکم در هنگام انتفاء قید را ندیده گرفت؛ مانند لزومی که بین وجود یک ضد و عدم ضد دیگر است. در حالی که مقصود از علیتی که در این جا گفته می‌شود، «علیت تام» است.

نکته

لزوم علاوه بر این که باید علی باشد، باید انحصاری نیز باشد، یعنی حکم باید، علی غیر از قید نداشته باشد. اگر هم علت دیگری غیر از این قید داشته باشد، ممکن است حکم ثابت باشد - هر چند که این قید منتفی باشد -؛ چون حکم در نهایت با علت دیگری تحقق پیدا می‌کند. به بیان دیگر، قید اگر علت تامه نباشد، حکم ثابت خواهد ماند، چون علل دیگری هم وجود دارند.

وقتی که حکم دو علت داشت، از انتفاء یکی نمی‌توان انتفاء حکم را نتیجه گرفت، بلکه ممکن است حکم به دلیل وجود علت دیگر همچنان موجود باشد. پس ربط میان حکم و قید، ربطی است که مستلزم انتفاء عند الانتفاء است، لذا باید از جنس لزوم علی انحصاری باشد.

تطبیق

أحدهما:

أن يكون الربط معبراً^۲ عن حالة لزوم علی انحصاری: و بكلمة أخرى أن يكون من إرتباط المعلول بعلة المنحصرة.

^۱. جار و مجرور: متعلق به «نبی».

^۲. «معبراً» خبر «یکون» می‌باشد.

یکی از آن دو رکن اساسی این است که:

ربط، بیانگر حالت لزوم علیّ انحصاری باشد؛ به عبارت دیگر این ربط از قبیل ارتباط معلول به علت منحصراًش باشد.

إذ لو كان الربط بين الجزاء والشرط مثلاً مجرد إتفاق بدون لزوم أو لزوماً بدون علیّة أو علیّة بدون إحصار لتوفّر علّة أخرى، لما إنتفی^۱ مدلول الجزاء بإنتفاء ما ارتبط به فی الجملة من^۲ شرط، لإمكان وجوده بعلة أخرى.

اگر ربط بین جزاء و شرط، صرفاً یک تصادف باشد- بدون این که لزومی باشد یا لزوم بدون علیت و یا علیت بدون انحصار باشد-، علت دیگری وجود خواهد داشت؛ زیرا در این صورت مدلول جزاء با انتفاء آنچه که در جمله شرطیه به آن مرتبط است، منتفی نمی‌شود؛ چون ممکن است مدلول جزاء - که همان حکم محسوب می‌شود- وجود داشته باشد.

Sco۲: ۱۳:۲۷

رکن دوم تحقق مفهوم

همان طور که بیان گشت باید در جمله دو رکن باشد تا دلالت بر مفهوم داشته باشد؛ رکن اول گذشت. رکن دوم به «طرف ربط» مربوط می‌شود؛ بر خلاف رکن نخست که به «جنس ربط» می‌پرداخت؛ بدین معنا که طرف ربط باید طبیعی حکم باشد، نه شخص حکم. این که طرف ربط باید طبیعی حکم باشد بدین سبب است که اگر طرف ربط، حکم باشد، در صورت انتفاء قید، تنها شخص حکم منتفی خواهد شد؛ در حالی که در مفهوم باید طبیعی حکم منتفی شود و این همان مفاد قاعده احترازیت قیود است.

بنابراین باید طرف ارتباط با این قید، امری فراتر از شخص حکم - یعنی مطلق حکم- باشد تا بتوان گفت که به هنگام انتفاء قید، حکم از اساس منتفی است.

تطبیق

و الركن الآخر: أن يكون المرتبط بتلك العلة المنحصرة طبيعي الحكم^۳ و سنخه لا شخصه لكي ينتفی الطبيعي بإنتفاء تلك العلة لا الشخص فقط.

رکن دیگر این که مرتبط به علت منحصر (قیدی که در نقش علت منحصره قرار گرفته است) باید مرتبط با این علت انحصاری طبیعی حکم و سنخ حکم باشد، نه شخص حکم.

لما عرفت سابقاً من أن المفهوم لا يتحقق^۴ إلا إذا كان الربط مستلزماً لإنتفاء طبيعي الحكم المنطوق بإنتفاء القيد.

چون قبلاً گفته شد که تحقق مفهوم فقط در صورتی است که ربط، مستلزم انتفاء طبیعی حکم منطوق به انتفاء قید باشد.

۱. جواب «لو».

۲. بیان از «ما» در «ما ارتباط به».

۳. خبر «یکون».

۴. خبر «أن».

اشکال اول شهید صدر به رکن اول تحقق مفهوم

بیان شد که از نظر مشهور برای تحقق مفهوم دو رکن اساسی لازم است. ایشان چنین گفتند که باید میان شرط و جزاء، لزوم علیّ انحصاری برقرار باشد. این سخن از دو جهت قابل مناقشه است: اولاً، علیتی که ایشان ادعا می‌کنند، لازم نیست، چون علیت، ظهور در علیت تامه دارد؛ حتی اگر شرط، جزء علت باشد - یعنی علیت تامه نسبت به جزاء نداشته باشد - باز هم می‌توان گفت با انتفاء شرط، حکم منتفی است. نکته: علت بر دو قسم است: الف) تام؛ ب) ناقص.

تفاوت این دو علت آن است که اگر علت تامه به وجود بیاید، به ناچار معلول به وجود آمده است و اگر منتفی شود معلول نیز منتفی شده است؛ اما اگر علت ناقصه به وجود آید معلوم نیست که معلول به وجود آمده باشد؛ یعنی ممکن است معلول به وجود بیاید به شرط این که سایر اجزای علت هم فراهم باشد و ممکن است معلول به وجود نیاید که این در زمانی است که سایر اجزای علت محقق نباشد. مانند اکسیژن که علت ناقصه آتش است. پس هر جا که اکسیژن است دلیل بر این نیست که آتش وجود داشته باشد.

تطبیق

و نلاحظ علی الرکن الأول من هذین الرکنین. أولاً: أن کون المرتبط^۱ به الحکم علة تامه لیس^۲ أمراً ضرورياً لإثبات المفهوم.

بر رکن نخست از این دو رکن، اشکال وارد است: اولاً، آن چه که حکم به آن مرتبط است (یعنی قید) علت تامه است و امر ضروری برای اثبات مفهوم نمی‌باشد.

بل یکفی أن یکون^۳ جزء العلة إذا إفترضا کونه^۴ جزءاً لعلّة منحصره، فالمهم من ناحية المفهوم الانحصار لا العلیة. بلکه کافی است که جزء علت باشد. به این شرط که فرض کنیم جزء علت، انحصاری باشد. پس آنچه از ناحیه مفهوم (ثبوت مفهوم) لازم است، انحصار می‌باشد، نه علیت.

اشکال دوم شهید صدر به رکن اول تحقق مفهوم:

گذشت که از نظر مشهور دو رکن برای تحقق مفهوم لازم است. مرحوم شهید صدر اشکالی را بر یکی از ارکان تحقق مفهوم بیان داشتند؛ وی در ادامه اشکال دیگری را مطرح می‌کند؛ ایشان می‌فرماید: لازم نیست که میان شرط

^۱ . مصنف به جای قید از لفظ «مرتبط» استفاده کرده است، چون بین قید و مقید قطعاً لزوم است و اساساً امکان ندارد بین قید حکم و قید مقید به این قید تفکیک نهاد.

^۲ . خبر «أن».

^۳ . ضمیر مستتر در «یکون» به قید باز می‌گردد .

^۴ . مرجع ضمیر: قید.

و جزاء، علت انحصاری برقرار باشد، بلکه همین مقدار که جمله شرطیه، دلالت بر توقف جزاء به شرط نماید، کفایت می‌کند؛ مگر این که شرط، علت انحصاری جزاء نباشد و یا میان شرط و جزاء، تلازم به صورت تصادفی برقرار شود.

در این صورت لازم به کشف منشأ توقف نیست که آیا تصادف بوده یا این که شرط، علت انحصاری جزاء بوده است. در این جا می‌توان گفت که با انتفاء شرط، جزاء منتفی است. همواره با انتفاء متوقف علیه، متوقف، منتفی می‌شود. این اصلی مسلم است که هرگاه شیء بر چیزی توقف یافت با انتفاء آن چیز - که متوقف علیه به حساب می‌آید- قطعاً شیء متوقف نیز منتفی خواهد شد؛ حال چه آن چیز علت تامه انحصاری این شیء باشد و چه نباشد.

تطبیق

و ثانياً: أن الجملة الشرطية مثلاً إذا أفادت كون الجزاء ملتصقاً بالشرط و متوقفاً عليه كفي ذلك^۲ في إثبات الإنتفاء عند الإنتفاء.^۳

و اشکال دوم این که: برای مثال جمله شرطیه این مطلب را افاده کند که جزاء، ملتصق به شرط است (متوقف بر شرط می‌باشد) ولو این که شرط، علت تامه انحصاری جزاء نباشد. این افاده دلالت جمله شرطیه بر توقف جزاء بر شرط، در اثبات انتفاء جزاء در انتفاء شرط کفایت می‌کند.

بل و حتی لو لم یکن فیها ما یدل علی الإلزام^۴ و لهذا لو قلنا انّ مجيء زيد متوقف صدقةً علی مجيء عمرو، لدلّ ذلك علی عدم مجيء زيد فی حالة عدم مجيء عمرو.

بلکه حتی اگر جمله شرطیه دلالت بر لزوم هم نکند (باز در اثبات انتفاء جزاء در انتفاء شرط، کافی است). بنابراین اگر گفتیم که آمدن زید به صورت تصادفی، متوقف بر آمدن عمرو، است، این قول دلالت بر عدم آمدن زید در صورت نیامدن عمرو دارد.

فلیست دلالة الجملة علی اللزوم العلیّ الإحصاری هی الأسلوب الوحید لدلالاتها علی المفهوم،^۵ بل یکفی بدلاً عن ذلك لدلالاتها علی الإلتصاق و^۶ التوقف و لو صدقة من جانب الجزاء.

پس دلالت جمله بر لزوم علی انحصاری میان حکم و طرف حکم، تنها راه و روش برای دلالت این جمله بر مفهوم نیست؛ بلکه به جای لزوم علی انحصاری، دلالت جمله بر التصاق و توقف کفایت می‌کند، اگرچه این توقف، تصادفی باشد.

۱. عطف تفسیری بر «ملتصقاً».

۲. مشار الیه: افاده.

۳. یعنی: در زمان انتفاء شرط.

۴. یعنی: حتی اگر جمله شرطیه گویای ملازمه بین شرط و جزاء نباشد.

۵. یعنی: اگر لزوم هم نباشد، صرف توقف کفایت می‌کند.

۶. واو تفسیریه.

چکیده

۱. در جملاتی که دارای مفهوم هستند، بین حکم و قید، رابطه‌ای برقرار می‌باشد.

۲. ربطی که مفهوم را محقق می‌کند دارای دو رکن است:

- | | |
|---|---|
| } | (الف) بیانگر حالت لزوم علیّ انحصاری باشد. |
| } | (ب) طرف ربط، طبیعی حکم باشد، نه شخص حکم. |

۳. در جمله‌ای که مفهوم دارد و دارای سه رکن فوق می‌باشد، امکان ندارد که لزوم وجود داشته باشد، ولی علیت و انحصار نباشد.

۴. گاهی لزوم موجود بوده، ولی لزوم علیّ محسوب نمی‌شود.

۵. لزوم علاوه بر این که باید علیّ باشد، لازم است انحصاری هم باشد.

۶. علت بر دو گونه است:

(الف) علت تامه: به علتی گفته می‌شود که اگر محقق شود، معلول آن نیز حتماً محقق خواهد شد.

(ب) علت ناقصه: علتی را گویند که به همراه علل دیگر در بوجود آمدن معلول نقش دارد.

۷. مشهور می‌گویند: باید میان شرط و جزاء، لزوم علیّ انحصاری برقرار باشد، ولی شهید صدر این قول را نمی‌پذیرد.

۸. شهید صدر در اشکال به رکن اول تحقق مفهوم فرمود: علیت مورد ادعای ایشان لازم نیست. همچنین لازم نیست تا بین شرط و جزاء، علیت انحصاری برقرار باشد.